



بِسْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

الباب المذكور في بيان ان العباد لن يصلوا الى شاطئ بحر العرفان
 الا بالانقطاع الصّرف عن كل من في السموات والارض فتنفس
 انفسكم ما اهل الارض لعل تصلن الى المقام الذي قدر التذلل لكم
 مدخلن في اسرار حق جعله الله في سماء البيان مرفوعاً
 جوهر اين باب انكه ساكبين بسيل ايمان و طالبين كاو س ايمان بايد تصور
 خود را از جميع شئونات عرضيه ياك و مقدس نمايند يعني كوتس را از استماع
 اقوال و قلب را از طنونات متعلقه بسجرات جلال و روح را از تعلق
 با سباب ظاهريه و چشم را از ملاحظه كلمات فانيه و متوكلاً على الله
 و متوسلاً اليه سالكت شوند تا انكه قابل تجليات اشرفات سموس علم
 و عرفان الهى شوند و محل ظهورات فيوضات غيب ما معناهي گردند

زیرا که اگر چه بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جانی مبین
 معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز بر ضوان معرفت رب الغیب
 داخل نشود و بصیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز
 بمرتزل بقای رسد و از جام قرب و رضا مزوق نگردد و ناظر مایم
 قبل شود که چه قدر مردم از اعلان و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه
 مدعیان کمال هستند بودند قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بود
 و دعایا و تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت آلتیه بوزیدن آید و جمال
 موجود از سیر اذن غیب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون البواب غایت
 مفتوح میگردد و غمام کبرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
 شد جمیع کتب مینویزند و از لغاه او که عین لغاه الله است حستراز
 می کنند چنانچه تفصیل او در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است
 حال آمدی مال تائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال
 ایشان بود و در قسمی هم اعتراض مینویند که زبان و بیان و تفسیر
 تفسیر بر عجز از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع
 الله ملاحظه شد مگر آنکه با اعتراض و بکار و حجاج ناس مبتلا گشتند چنانچه

میفرماید یا حسرة علی العباد ما یتحیض من رسول الا کانوا
 یتحزون و در مقام دیگر میفرماید و همّت کل امت بر رسولهم
 لیاخذوه و جادلو بالباطل لیدحضوا به الحق و چنین کلمات
 منزله که از عظام قدرت صدائیه و سماویت ربانیه نازل شده زیاد
 از حد حصا و احاطه عباد است و اولوا الاقصد و صاحبان بصیر اسویره بود
 کفایت میکند قدری در آن سوره مبارکه تاثل فرمائید و فطرت صلیبه
 قدر فرمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا وارد و تکذیب کلمات نفی اطلاع
 یا باید شاید که نامس را از موطن غفلت نفسانیه باشیان و حدت معرفت
 الهیته پرواز دهید و از لال حکمت لایزال و آثار شجره علم فی الجلال
 مشروب و مرزوق گردید اینست نصیب نفس مجسده از مانده منزله
 قدسیه باقیه لکر بر استلای انبیا و علت و سبب اعتراضات عباد
 بر آن شمس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یا بدید و دیگر هر چه
 اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات بیشتر ملاحظه کنید
 در دین خود و امر اند محکم تر و راسخ تر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا
 مجمل در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع عصاره و اقوال

بر مظاهر قدرت و مطلق عزت و اردمی آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل
 و منفصل است شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ماس از اعراض و اغراض
 حلا و جمال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایقان و طمئینشان سفیر آید و از جمله دنیا
 نوح بود که نصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بادی امین روض دعوت
 فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن
 وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر پلکت او مینمودند و چه مراتب
 تسخیریه و استمرا و کنایه که با آنحضرت وارد شد چنانچه مینماید و کلمات علییه
 علماء من قومه سحر و امنه قال ان تسخر و امننا فاننا تسخر منکم کما تسخر و
 قسوف تعلمون و بعد از آن چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب
 خود فرمودند بوعده معین و در هر مرتبه بداشت و بعضی از آن اصحاب
 معذوره بعلت ظهور بداعراض می نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر
 کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه
 باقی ماند از برای آنحضرت مگر حمل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه
 در کتب اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره مذاوت لاند علی الارض
 من الکافرین و یا و از زبان بر کشید حال قدسی تا قیام باید که سبب چه بود که در آنست

آن عباد و باین قسم اعتراض نمودند و حیرت از حسند و از قبیح نفسی منجیع ایمان
 مفتخر و فائز شدند و دیگر چرا در وعده های آنهی باشد که سبب او بار بعضی
 مقبلین شود بسیار مائل باید تا با سر آن غیبی و اقیف شود و از طیب معنوی
 کلستان حقیقی بونی برید و تصدیق نماید که امتحانات الهیه همیشه در باین
 عباد او بوده و خواهد بود تا نور ارطس و صدق از کذب و حق از باطل و است
 از ضلالت و سعادت از شقاوت و خوار از کمل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرمود
 هست ألم حسب الناس ان تبرکوا ان تصولوا منا و هم لا یفتنون و بعد
 از نوح جمال بود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد سنه آوازید
 با اختلاف اقوال مردم را بر رضوان قرب ذوالجلال دعوت نمود و چه مقدار
 بلا یاکه مثل غیث باطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
 اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت انغاض گردید و لایزید الکافرین
 کفر هم الا خسار او و بیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را
 بشروعی قرب با قید دعوت نمود و صد سنه آوازید امر با و امر الهی و نفسی از مناسی
 میفرمود ثمری نخستین و اثری ظاهر نیاید و چند مرتبه غیبت خست یار فرمود و آنکه
 آنجال از قیاس را جز بدینست احدیه دعوت نمی نمود چنانچه میفرماید و الی

نمودند و احاطه حاصل با قیوم عبد الله ما کم من آل غیره الی
 آخر القول قالوا یا صالح قد كنت فیما مررتا قبل هذا اتیننا ان نعبد
 ما یعبدا با و یا یها لعی شکست مما دعونا الیه مریب و هیچ فاند و نجشید تا آنکه
 بصینو جمیع نیاز راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم بدی وضع
 شد و اهل ارض را بنور حق دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حد
 ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصل نجشید الا الذین هم انقطعوا بکلمهم الی الله و
 عرجوا بجماعین الایقان الی مقام حبله الله من الادراک مرغوا و تفصیل
 آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعدا اعاط نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض
 افروخته شد و بعد از حکایت ناران سراج آتش را از بله حسراج نمودند
 چنانچه در جمیع رسائل و کتب مذکور است و بعد از آن منقضی شد تا نوبت
 میومی رسید و آنحضرت بجمالی امر و بیضای معرفت از فاران محبت آتیه با
 قدرت و شوکت صمدانیت از سینای نور بر عهده ظهور ظاهر شد و جمیع من
 فی الملکات را بملکوت تجاوز آثار شجره و فاد دعوت نمود و شنیده شد که فرعون
 و طواغیت او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار طنومات از نفس مشرک بر آن
 مشرک طیبه وار و آمد تا تجدی که فرعون و طواغیت او همت گماشتند که آن نار

سدرهٔ ربانیة را راه مگزیب و اعراض افسرده و محمود نمایند و غافل از اینکه با
 حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیة از باوهای
 مخالف خوابوشی نپذیرد بلکه در انجام مایه سبب اشتغال شود و باو علت خط
 لوا تم بصیر الهیه متظرون و فی رضی الله تسکون و چه بیان خوش فرمود مؤمن آل
 فرعون چنانچه حکایت او را از رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال صل
 مؤمن من آل فرعون یکتیم ایمانہ اقلعون رطلان لقول ربی الله و قد
 جا تکلم بالبتنیات من ربکم و ان یکت کا و با فعلیه کذب و ان یکت
 صادقاً یصیبکم بعض الذی یعلم ان الله لا یهدی من یرسو ف کذا
 و بالآخره امر سجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شبیه نمود مالا لعتة
 الله علی القوم الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه
 سبب اینگونه اختلافات باشد که ظهور و تهیکه در امکان از افق لامکان
 ظاهر میشد اینگونه فساد و اختشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و
 هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا و رحین ظهور خود مردم را بشارت میدادند
 بنبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در کتب مسطور است
 با وجود طلب و انتظار اناس بظاہر قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید
 بگویند

اینگونه امور در عالم رود هر که جمیع انبیا و اصفیا را در بر عهد و عهده انبیا
 ظلم و جبر و تعدی نماید چنانچه میفرماید انکلما جا تکلم رسول بالانتم
 انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً قتلون میفرماید هر زمان و عهد
 که آمد سومی شمار سولی از جانب پروردگار بغیر هوامی نفس شما تکبر نمودید
 و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را کذب نمودید و گروهی را میکشید
 آخری اهل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم باطلعات جمال
 ذوالجمال سلوک مینمودند و هر چه که در آن از منسب اعراض و انقض
 انعباد بود حال هم سبب اعخال این عباد شده و اگر کجوتیم حجج البتة کامل
 و تمام نبودند لکن سبب اعراض عباد شدند این کفر نیست صراح لابل
 آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسط بعید که نفسی از
 جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجت کافی و فیه عطا فی
 وضع ذالک خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان
 موجود بر همه ملکات بطور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آن نیست که فیض او
 مستقطع شود و یا آنکه اقطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست
 این امور است محدثه مگر از انقض محدود که در دادی کبر و غرور حرکت مینمایند

و در صحرا نامی تجدیر نمایند و طبقون مات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند بجا نراند
 تا کسی نیامد که بعد از آن غیر از اعراض امری ندارند و جز آن خاص حاصلی نخواهند این
 معلوم است نزد هر ذمی بصیر که اگر این عباد و ظهور هر یک از مظاهر شمس صفت
 چشم و گوش و قلب از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و خدش نموندند
 از جمال الهی محسوس نمینمایند و از حرم قرب و اتصال مطالع دستیه ممنوع نمی
 گشتند
 و چون در هر زمان حجت و ابهرت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان میباشند
 بقبول ضعیف آنها موافق نمی آید لکن از اینگونه امور غیر ضعیف ایشان در عالم
 ظهور ظهوری آمد و همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی حیرت
 علمای عصر بودند که زمام آمد مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی بظهور
 ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع می نمودند چنانچه بر انبیا با او
 و اجازه علمای عصر بسبب شهادت ترا نوشتند و با علی افق عزت پرواز نمودند
 چه ظلمت از روشای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جوهر مقصود و واروند
 و باین ایام محدوده فایز قانع شدند و از ملک لایق باز ماند چنانچه چشم از ایشان
 انوار جمال محبوب بنصب نمودند و گوش را از بدایع نعمات و رفاه مقصود
 محروم رخنه نداشتند که در جمیع کتب سماوی ذکر احوال علمای هر عصر شده

چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لکم کفر و آیات الله و انتم
 تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لکم لبسون الحق
 بالباطل و مکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا
 اهل الکتاب لکم تصدقون عن سبیل الله و این معلوم است که اهل
 کتابیکه صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم و رسم
 جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لکن انتم بطرف الله
 تنظرون پس قدری بیده بصیرت التی در آفاق علم ربانی و انفس کلمات
 تاثره صدائیه نقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانی بی سجات جمال از
 سر اوق فضل و فضائل ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان
 از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیانی است که طلعات جمال حق در عوالم
 ظهور بعد فرمودند آن بیانات را در آن نمودند و تحقیق آن حاصل نشدند
 لهذا علم فساد بر افروختند و آیات فتنه بر پانمودند و این معلوم است که اهل
 کلمات حلمات از تیره را جز میباید از تیره ادراک نمایند و تمام و در تمام معنوی
 نیز مانند اهل بجا نشنودند هرگز قطعی ظلم از شراب بطل عدل نصیب ندارد و
 هر چون کفر از بیضای موسی طلوع نیاید چنانچه میفرماید لا یعلم تاویل الا الله

و التراسخون فی العلم مع ذالک تاویل کتاب ازابیل حجاب متفسر شد علوم
 از منبوع او اخذ نمودند مثلا چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح
 عالم را احاطه نمود جمیع هیود اعراض نمودند که آن نفس که در تورات موجود است
 باید مروج و منحل شرایع تورات باشد و این جوان ماضی که خود را مسیح التدیما
 حکم طلاق و سبب که از حکمای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علایم ظهور
 هنوز ظاهر نشده چنانچه هیود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر
 از مظاهر قدس احدیه و مطالع نورانی که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز
 هیود کجیات نعتیه شیطانیه و ظنونات اکتیه نفسانیه محجوب بوده و هستند
 که بسکل معمول باعلامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کلمات ظاهر خواهند
 که ذالک اخذ هم التدیما بنهم و اخذ عنهم روح الایمان و عقد تبسم بنار کانت
 فی تاویله لم یحکم موقود او این نبود مگر از عدم عرفان هیود عبارات مسطور بود
 تورات را که در علایم ظهور بعد نوشته شده چون تحقیقت آن بی نبود و نظایر
 هم چنین امور واقع شد لحد از جمال عیسی محروم شدند و بلقاء الله
 گشتند و کانون التفتن و لم یزل و لایزال جمیع امم همین جعلیات افکار بنسبت
 خند و ارچو شناس لطیفه رفیقته جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و کشف

۴
 احطام

+

+

+

این اسرار و ذکر بعضی از عبارات نسبت به اربع لغات حجازی در الواح
 قبل که برانی یکی از اجاب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم بتغیبات
 خوش عراقی نظر بنحو اش انجام در این اوراق مجدداً ذکر بنمایم که شاید
 تشنگان صحراهای بعد را حجب قرب دلالت نماید و ککشتگان
 بیابانهای مجرد فراق را بنمایم قرب و وصال رساند تا غم ضلالت مرتفع شود
 و آفتاب جاننا بیدایت از افق جان طالع کرد و علی الله التکل و به استعین
 کل تجری من هذا العلم یا حی یا قیوم التمس لبقیوم کل عن مراد غفلت من
 و یستغنی الطوار و رفات الفردوس من التدره التي كانت فی رضوان الاحیة
 من ایسی القدره باذن الله مفروضاً بر او لوالعلم معلوم و واضح بوده که
 چون ما محبت عیوسی حجاب حدود و دیوار سوخت و حکم آنحضرت فی الجملة
 بر این بر حسب ظاهر یافت روزی آنحال غیبی محضی از اصحاب روحانی ذکر
 فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می آیم
 و در مقام و کفر فرمودند من میروم و می آید و دیگری ناکب وید آنچه من گفته ام و تمام
 نماید آنچه که گفته ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکبیت لوانتم فی مظاہر التوحید
 من الله شندون و اگر بیده بصیرت معنوی مشاهد شود فی الحقیقه در عهد خاتم

هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اہم که خود حضرت فرمود ^ع عیسی
 و آثار و اخبار و کتاب عیسی را ہم تصدیق فرمود که من عند اللہ بوده و این مقام
 نزد خودشان فرقی مشهود و نہ در کتابشان خیرتی ملحوظ زیر الہیہ و قائم باہر اللہ
 بودند و ہم ناظرین بذاکر اللہ و کتاب ہر دو ہم شعر بر او امر اللہ بود از آنجہ است
 کہ خود عیسی فرمود من میروم و مرا حجت میکنم مثل شمس کہ اگر شمس الیوم کہ
 من شمس یوم قبلم صادق است و اگر کہ بودید عدو یومی کہ خیر انم صادق است
 و همچنین در آیام ملاحظہ نمایند کہ اگر گفته شود کہ کل کیشی اندیص و صادق است
 و اگر گفته شود کہ سجود اسی و رسمی خیر ہند انم صادق است چنانچہ می بینی
 کہ با اینکه کیشی اند با وجود این در ہر کدام اسی دیگر و خواسی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ
 میشود کہ در غیر آن نشود و ہمین بیان وقاعدہ معانی تفصیل و فرق و اتحاد و
 قدس را ادراک فرمایند تا نتایج کلمات آن مبدع ہما و صفات را در معانی
 جمع و فرق عارف شومی و واقف کردی و جواب مشکہ خود را کہ موسوم بود
 آنحال ازلی در ہر مقام خود را با اسی و رسمی ہما بیآئی و بعد اصحاب و تلمیذ آنحضرت
 استدعا نمودند کہ علامت رجبت و ظہور عیسی و چہ وقت این ظاہر خوا
 شد و در چند مقام این سوال را از آن طلوعہ بمثال نمودند و آنحضرت در ہر مقام علامتی

تو که فرموده و چنانچه در انجا بخیل از بعد مسطور است و این خادم فانی یکفقره آنرا
 ذکر نمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر جبهه الله مبدول
 میدارم تا ایماکل فانیه از آثار باقیه محروم نماند که شاید برخی از انهار میرزوال
 حضرت دو الحلال که در دار اسلام بغداد جاری شده فائز شوند لیکن آنکه اجرد
 مزیدی طلب فایم انما نطقکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و این
 طبعیت که از روح و فطرت غیره با حیات باقیه یا بند و این همان مایه است ^۳
 که میفرماید درینجا انزل علینا مائده من السماء و این مائده هرگز از آتش
 مستطوح نشود و نفاذ نمویزد و کل عین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت
 و عدل تقابل میشود چنانچه فرموده است کلمه طیبه کلمه شجره طیبه اصلها
 آیت و فرمائی السماء ثوی اکلها کل عین حیثیت که انسان از این
 حظ لطفی خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم
 سازد پس خدا این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف لطیف ^۴
 عیشی ایستادگی مراد حیات ناز و یابد و ارواح پر مرد و بروج بی اندازه فائز
 شوند و این را از من حدیسی باید تا ایام باقیست از الکواب باقی چشم همیشه نسیم
 جان در صحرایان تو در دوزخ همیشه نغمه های قبیان در جریان تو و غلام ابواب و ضوان

مفتوح نماید و قتیکه عند لیسان جان ارکستان قدسی باشیا نهای الهی برپا
 نمایند و کیز نغمه میل شنوی و نه جمال کل می پس تا حاه ازل در شور و تفسی است
 و بهار الهی در جلوه و زمین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش اولی عبور
 مکن نیست نصیحت این عبد اسجناب و اجسامی خدا را نفس شایه فقیصل و من شاه
 فلیعرض ان المدکان غمتیا عن کل من فی العالمین محبوبا و انیت نعمات
 عیسی بن مریم که در رمضان انجیل بالجان حلیل در علامیم ظهور بعد فرموده و در سفر
 اول که منسوب بمسی است در وقت که سوال نمودند از علامات ظهور بعد
 جواب فرمود و للوقت من بعد یضیق تلک الایام تطلم الشمس و القمر لا یطعی
 ضوءه و الکوکب تتساقط من السماء و قوات الارض ترجیح یضیق لظهور علامات
 ابن الانسان فی السماء و ینوح کل قبایل الارض و یرون ابن الانسان آتیا علی
 سحاب السماء مع قواة و مجد کبیر و یرسل ملائکة مع صوت البسافر العظیم ستمی
 که ترجمه آن باینست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افق
 ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و دستار اعطاسی نور بازمی ماند و سادوهای
 سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در اینوقت ظاهرا هر یک کرد
 نشانهای پسر نشان در آسمان یعنی طلعه موعود و سادوچ وجود بعد از ظهور اینعلامات

از عرض غیب بعالم شود می آید و میفرماید در آن صحن جمیع قبیلها که در آن
 ساکنند نوحه و نندبه می نمایند و می بینند خلایق آن بحال احدیه را که
 می آید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخشش
 بزرگ و میفرستند تا که نامی خود را با صدای ساقور عظیم اتهمی و در آنجا
 هزاره دیگر که منسوب بلوقا و مرفس و یو خاست بهین عبارات مذکور است
 و چون در الواح عبرت تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض
 ذکر آنجا نشدیم و کتاب یکی از آنها نامودیم و علمای آنجا چون چهار
 بیانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشد و بظاہر آن
 مشتتک شدند از شرع فیض محمدیه و از صاحب فضل احدیه جمیع
 کشتند و حال آن طایفه هم متکث بعلمای خود بوده از زیارت جمال
 سلطان جلال محسروم مانند زیر که در ظهور مس احمدیه چنین علامات
 که مذکور شد بظهور نیاید اینست که قرنها که شت و عهد ما با خرسید
 و آنچه روح بقره عباسی سلطنت خود را جع شد و فحشه دیگر از نفس
 درو خانی الهی دیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت با رض
 هدایت و محل حمایت محسور شدند و بسوزانگروه در انتظار که کی این

۴ جمالی آن از غایه قصوی و سدره منتهی محبوب شده اند از ظهورات
 باحدیه در هر ظهور تمام ضوع سوال میشود نسبت به انوار شمس هدایت
 قندی میشوند و با سراسر علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده شعی
 از محالی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از بعضی
 آن جمیع توضیحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی
 واقف شوند تا از همینه کلمات از سحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از مصباح
 احدیه که محل تجلی ذات محبوب نکرند قوله من بعد ضیق ملک الایام
 یعنی وقتیکه ناس نوحی و تنگی بدلا شوند و این در وقتی است که انوار شمس
 حقیقت و انوار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمان نام
 بدست جمال اقد و ابواب توجید و معرفت که مقصود اصلی از خلق
 انسانیت مسدود شود و علم بطن تبدیل گردد و هدایت بشقاوت
 رایج شود چنانچه الیوم میسأله میشود که زمانم هرگز و هم بدست جاه
 افتاد و بویهر کج که اراده کنند حرکت میدهند در میان ایشان از نبود
 جراحی و از مقصود جز حرفی نمانده و نقبسی باد بامی ^{چو} نفس غالب شده
 که کسرا جانی حقل و نوآورد در قلوب خوانموش نمود و با اینک ابواب

علم الهی بفتح قدرت ربانی مفتوح گشته و جواهر وجود ملکات بنوری
 و فیوضات قدس منور و ممتدی گشتهند تقبسی که در پیشی بابی از علم با گشته
 و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات علمی که عالم را
 احاطه نموده است نور باب علم را مسدود دانسته اند و امطار رحمت را
 مقطوع گرفته اند لکن تمسک بسته از عروة الوثقی محکم علم دور مانده اند
 و آنچه از ایشان منضم می شود کویا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارند و در حیا
 ظهور او بهم نیستند زیرا که در لطن و کمان ابوابی برای آنان یافتند و در
 ظهور منظم علم خرافات جان چیزی نیافته اند لهذا البته ازین
 گریزانند و آن تمسک و با اینکه حکم الهی را یک میدانند از هر گوشه
 حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نفس بر یک حکم ملاحظه میشود زیرا جز
 هوای الهی نجویند و بغیر از خطاب سیلی نخواستند ریاست را نهایت وصول
 بمطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محبوب شمرده اند زیرا
 نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا که گشته اند
 و بتدبیر و ریاستغال نموده اند و تمام قوت و قدرت خط این مرتب را
 بینمایند که مبادا نقص در شوکت را و یا بدویا غلی در عزت بهم رسد و اگر

چشمن از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه میکنید بعضی چند را که بر مرد
 بای نفوس عباد افتاد و اند حال کدام ضیق و تنگیست که ازید از مراتب
 مذکور و باشد که اگر نفس طلب حقی و یا معرفتی بخوهد نماید نمیداند نزد کدام
 رود و از که جو یا شود از غایت اینکه راهها مختلف و سبیلها متعدد و شد
 و این تنگی و ضیق از شرایط ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت
 نشود زیرا که صبح ظهور بدایت بعد از ایل ضلالت طالع میشود اینست که در
 روایات و احادیث جمع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میبرد
 و ظلمت احاطه نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه
 شغرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات نهیث نشود ام
 حال اگر مقصود از این ضیق را بچو ادراک نمایند که عالم صیق بهر ساند و یا خیالات
 دیگر که بنحیال خود توهم نمایند هرگز مشهور و مکرر و اولیست که گویند که این
 شرط ظهور نیافت چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف
 الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او
 بخار و در تنگی و سختی هستند و ندانند بکه توجه نمایند چنانچه مذکور شد که لکت
 لعلک من تاویل الاحادیث و تلقی علیک من امر الیک التطلع با

المقصود و تكون من التخصيم كانوا عن كاس العلم شروبا و قوله اعظم الشمس
 والقمر لا يعطس ضوءه والكواكب تنساقط من السماء الى وجه الارض مقصود
 از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهر است
 نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که
 در هر مقام مناسب است آنعام مغش اراده میفرمایند مثلا بمعنی از شمس سمسای
 حقیقت که از مشرق قدم طالع میشود و بر جمیع ملکات ابلاغ فیض میفرمایند و
 شمس حقیقت نظایر کلیه الهی هستند در حواله صفات و اسمای او و
 همچنانکه شمس ظاهری تربیت آسمانی ظاهره از شمار و اشجار و الوان و
 فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است با مبرجود
 حقیقی با عانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و
 کلهای علم و ایقان و ریاضین حکمت و بیان از عنایت و تربیت سمسای
 معنوی ظاهر میشوند نیست که در حین اشراق این شمس عالم جدید میشود
 و انهار حیوان جاری میگردد و ابجر حسان موج می آید و سحاب فضل برقع
 میشود و نبات جو در میاگل موجودات میوزد و از حرارت این سمسای
 الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان الهی است

میشود و از رعایت این ارواح مجزوه است که روح حیوان باقیه بر جا
 مردگان فایز مبذول میگردود فی الحقیقه این شمس ظاهر سوری یک
 از تجلی آن شمس مفیومی است و این شمس است که از برای او مقابلی و
 شمس و مثل و ندی ملاحظه نمی شود و کل بوجود او قائمند و از فیض او
 ظاهر و باور اربع منها طهرت الاشیاء والی خزان امر ما رجعت و منها
 بدست المکنات والی کناثر حکما عادت و اینک در مقام بیان و ذکر
 تخصیص داده میشوند بعضی از اسما و صفات چنانچه شنیده اید و می شنوید
 نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الالم بزل و لایزال مقدر
 بود و انداز هر اسمی مهندره خواهند بود از هر وصفی چه هر اسمی را
 بساحت قدسشان راهی نه و لطایف صفات را در ملکوت عزشان
 بسببلی نه فبحان التدمین ان یعرف صفیات بغیر ذواتهم او یوصف
 اولیایه بغیر انفسهم فتعالی عما یندکرون العباد فی وصفهم و تعالی عما ینمیرون
 و مطلق شمس بر آن انوار مجزوه در کلمات اهل عصمت بیارند
 از آن جمله در دعای ثنویه میفرماید این الشمس الطالعه این الاقمار المنیره
 این الانجم الزاهر پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام

اولیة انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب
 و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم
 علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست
 ایشان است و اگر در ظهور شمس آخری بفضیای او منور گشتند لذت مقبول
 و غیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاریست اگر چه نظایر
 مادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت
 و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بصدق آن شمس معنوی است
 است بر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تعابن و احسان
 جاری شد حکم علم و رضنا و نور و ایمان در باره او صادق است و الا حکم
 جل و نفی و کفر و ظلم در حق او جاریان یا بدو این بر پرده بصری مشهود است
 که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهر و چون قسم شمس علم
 و حکمت و عرفان ظاهر و نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو
 و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت
 و معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسکنین جبار و
 اگر حاکی از شمس النبی باشند ثنوس عالی محسوبند و الا از ثنوس

بعین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و منی شمس و قمر هم که در آیه
 مذکور است البته تنیده آید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این
 شمس و قمر باشد یعنی در اقبال باطل و اعراض از حق البته از حساب ظاهر و
 بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید عبودیه الوافی متمسک شویم که
 شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از غل غمی فرار ننوده
 در غل اثبات در آئیم و از نار حسابان آزاد شد و بنور جمال حضرت منان
 منور گردیم و تسلیم کذکث نعظیمکم من انما رثیتموه اعلم لکنون فی رضوان
 حکمته التاملین المجربین و در مقام محسیم مقصود از اطلاقات شمس و قمر نجوم
 علوم و احکام در تفسیر در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در سرت
 و زمان بعد از خضای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است
 چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و بعلت شجرت احتیاج ذکر
 نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجرب بوده چنانچه از انوار مشرق از
 شمس محمدیه ما نور است که بر جمیع انبیاء در هر عده حکم صلوة نازل شده نهایت
 آنکه در هر عصر بقضای وقت نقیسی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر
 مورد بعد آداب و عادات و علوم در تفسیر محکم مشرقه واضح ثابت و بطور قبل

مشوخ میشود لندتو سجا با شمس و قمر ذکر نمود و اندک لیلو کم آتکم
 احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة و شد و چنانچه
 میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و لیکن روزی در محلی نشسته بودم
 شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود
 چون صوم حرارت در مزاج احداث نمایند ابضیا که شمس باشد تعبیر یافته
 و صلوة لیل چون برودت میطلبند انور که قمر باشد متعبر گشته غلط
 نمودم که آن فحیه قطره از حبر معانی موفقی شده و بجدوة از ما رسیده
 حکمت ربانی فایز گشته بعد از تدقی در نهایت ادب الهمار و اشتهم که
 جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه مانس مذکور است و لیکن
 گویا مقصود و بیکر هم از حدیث استفاد میشود بیان آنرا اطلب نمود ذکر شد
 که خاتم انبیا و سید صفیادین مرتفعه در فرقانرا تشبیه بها فرمود و اعلت
 علو و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماه ظاهره
 دور کن اعظم اقوم مقرر شده است که نیزین باشد و شمس و قمر نامیده و
 همچنین در سماه دین هم دو نیز مقرر گشته که صوم و صلوة باشد الا سلام
 سماه و الصوم شمس و الصلوة قمر با باری اینست مقصود از تلو سجات کلمات

مطابقه‌ی پس الحاقات شمس و قمر در این مرتبه با این مقامات مذکور و با ما
 نازک و اخبار و اروه محقق و ثابت شد نیست که مقصود از تاریکی شمس و قمر
 و سقوط آن جسم ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است
 که منظر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز برابر از این کاس نصیب
 نیست و جز اخبار اقسامی از آن الابرار شیرین من کاس کان من اجاب
 کافور او این مستم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و او امر و نوا
 که در ظهور قبل مرتفع شده و اصل انفس و نقل شمس و قمر معارف و او امر
 منور و متدی میشدند تاریکی میشود یعنی عکس و اثرش تمام نمیکرد و در حال ملا
 فرماید که اگر امت آنجیل مقصود از شمس و قمر را در آن مینمودند و یا از
 منظر علم الهی مستفید میشدند بدون اعتراض و لحاج است معانی آن و
 میکشست و اینگونه در خلقت نفس و هوای مبتلا و گرفتار نمی شدند بلی چون
 علم را از مبده و معدش اخذ نمودند لهذا در وادی مملکت کفر و ضلالت
 بنیلاکت رسیده اند و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس
 موجود از افق قدسی اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف
 قبل تاریکی شد و غروب نمود حال چشم علم یقین و جنابین عین یقین بصرا

عن اليقين قدم كذا قل التقدم در فهم فی جوهم بلعینون تا از اصحاب
 محسوب شوی که میفرماید الذین قالوا ربنا انعم استقاموا اتسرل علیهم الملائکه
 با جمیع این اسرار را بصر خود مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح بردا
 تا بادیهای بعید و بعد و حیرت را بانی طی فرمائی و در رضوان قرب وصل
 در آئی و در نفس با نفس التیافته تر شوی و بعد هم بر کز این مراحل طی نشود و مقصود
 حاصل نیاید و استلام علی من اتبع الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی ساطعی العرفان
 باسم الله موقوف است معنی آیه مبارکه که میفرماید رب اشرار و المغارب
 زیرا که از برای هر شمس از این شموس مذکوره محل اشرار و غروب است
 و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در
 تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز
 از نقطه طلوع فیما ید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلعین جمع ذکر فرموده و بعضی
 دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
 محل طلوع میشود و محلی غروب فیما ید لهذا اشرار و مغارب ذکر شده است
 مراتب علم عباد و با وجود این با جواهر علم و لطایف حکمت و جلها و عواید
 که نسبت میدهند و همچنین از این بیانات واضحی محکم متقنه غیر متبادر نظر ما

که از علایم ساعت و قیامت است و ارکان نماز است که میفرماید اذ
 السماء انفطرت مقصود سماه اویانست که در هر ظهور مرتفع میشود و
 ظهور بعد شکافه میگرد و بعین باطل و منسوخ میشود و قسم بخدا که اگر درست
 + ملاحظه شود تفسیر این ما عظم است از تفسیر سماه ظاهری قدری تأمل فرمایند
 که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع درخت او نشو و نما نموده باشند و
 با حکام مشرفه او و تدناتریت یافته و از آباء و اجداد خبر ذکر او را شنیده
 که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
 ننموده بعد نفس ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید
 + فصل کند بلکه همراهنش فرماید حال فکر نما که این عظم است یا آنچه این هیچ
 رعاع کمان نموده اند از تفسیر سماه و دیگر رحمت و مروت انطباع را ملاحظه
 نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اصل ارض قائمه حدود و انتظاریا
 + یا آنچه ایند که بر آن وجود نامی مبارکه لطیفه رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت
 صبر میفرماید و با نهایت خلبه تحمل میباید و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک
 نما که تمام رحمت آن سمار قلوبیکه بیسان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد
 از ارضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چو ریاضین توحید که در ریاض

قلوبشان انبات شده و چه شقایق نامی حقایق علم و حکمت که از صد و غیره
 روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه در جالیکه حرفی تعلیم گرفته اند و
 معلم را ندیده اند و هیچ دستی بر سبانی قدم نگذاشته اند بجلالت و معارفی گنجانند که
 احدی ادراک نتواند نمود کویا از تراب علم سرمدی سرشته اند و آرزای حکمت
 لدنی عجمین گشته اند نیست که میفرماید اعلم نور قید و التدی قلب من شیاء و
 این سخن از علم است که مدوح بوده و هست از علوم محدود و که از انکار محجوب
 که در واحداث شده و او را کاهی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار می کنند
 ای کاش صد نامی عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مطلقه پاک و
 مقدس میشد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت که
 فائز میکشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جزیره وجود تبدیل نمیشد چگونه
 مغل ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر بتویه میشد این است که میفرماید یوم
 تبدل الارض غیر الارض و از سنات جودان سلطان وجود ارض ظاهر
 بهم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تنفکون و دیگر معنی این آیه را ادراک
 نما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضه یوم القیمه و السموات مطویات
 بجمیع سبجان و تعالی عمایه کون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ

شده و دست او است روز قیامت و آسمان پیچیده شده و در دست راست
 او است حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک
 نموده اند چنانچه بر او مرتب میشود و آنکھی این منگست که حق بیخ دست
 که مرئی شود بصرف ظاهر و مرکب این امورات شود منوب بذات نیست
 بلکه کفر نیست محض و کلیست صرف اقرار بر چنین امری و اگر کجوتی مخطا
 امر او بستند که در قیامت باین امر مامور میشوند اینهم بجایست بعبادت
 و بیفایده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات
 آذیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبیوط
 شده بود و بقدرت قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض غیبه تازه در قلوب
 حجاب مبیوط فرمود و دریا عین جدید و کلهای بدیده و اشجار غیبه از
 صد و غیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
 در عین چگونه در عین قدرت پیچیده شد و سماء بیان با مرتفع گشت
 و شمس و قمر و نجوم او امر بدیده جدید و تزیین یافت این است اسرار کلمات
 که بیحجاب کشف و ظاهر گشته تا در آن صبح معانی فرمائی و سراهای طنون
 و نجوم و سنگ و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید

علم و یقین در شکا و قلب و دل برافروزی. جمیع اینکلمات مرمره و اوشاد
 مغزه که از مصداق امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور
 شد تا معلوم شود اراضی قلوب چیده علیه اراضی جزوه فانیه و همیشه این
 استنت الهی در میان عباد بود و چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین آیه
 قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحاه بدر
 رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت سلوة تا آنکه بود بعضی سخنان
 ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته اخیام نیست و سبب تطویل
 کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار کدر شدند و بالمخاطب فکر و تحسیر در ساظر
 میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نرمی قلب و جهک
 فی السماء فلنولينك قبلة ترضيها تا آنکه در یومی آنحضرت با جمعی اصحاب
 بفریضه فله مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل برود
 نمود و عرض کرد قول و جهک نظر المسجد ام الحرام در اثنای نماز حضرت
 از بیت المقدس سخرف جسته بکعبه مقابل شد ذنی العین زلزله واضطراب
 در میان اصحاب افتاد و کسی که جسمی ناز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
 مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغسیب نند

و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب
 نماید چنانچه در عهد کثری انبیا که بعد از موسی مبعوث بر سالت شدند مثل
 داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که باین این دوشی آمدند هیچ
 حکم قبله تغییر داده نشد و هم این مرسلین از جانب رب العالمین مرسوم را
 بتوجه همان جهت امر میفرمودند و نسبت اراضی هم بآن سلطان حقیقی کمیت مگر
 بر اراضی را که در ظهور مظاہر خود تخصیص با مری و در چنانچه میفرماید و لقد
 المشرق والمغرب فایما تولوا فثم وجه الله با وجود تحقق این امور
 چرا تبدیل شد که سبب جزع و فرج عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
 گردید علی ایکنونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر
 برای آنکه کل بحاکم امتداد آینه صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل
 یابد نیست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التي كنت
 علیها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب علی عقبيه که مضمون آن
 نیست که ما منحرو انیدیم و بریم نزدیک قبله را که بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم
 که متابعت تو میباشد و که راجع بر عقیده میشود یعنی اعراض نماید و اطاعت
 میکنند و صلوة را باطل نموده سر را بنماید حمر مستنصره قرت من قسورة

اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی و قیامان منحصراً
 بیند و جمیع علم اسرار آنرا بی حجاب مشاهده فرماید و نیست این امور
 مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از نفس و هوس و الا آن سلطان حقیقی لم یزل
 بذات خود غنی بوده از معرفت موجودات و لا یرال کینونۃ خود مستغنی خواهد بود
 از عبادت مکملات بیک نسیم از غمهای اوج جمع عالم مخلص غما مفتوح نماید و مکتظ و
 از سحر خود او هر هستی را بحیات باقیه شرف فرماید و لیکن چون مقصود
 امتیاز حق از باطل و شمس از قمر است این است که در کل حین امتحانهای منزله
 از جانب رب العز و چون غیث باطل جاریست اگر قدری در غیاسی قبل و
 ظهور ایشان تعطل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود قسمی که از افعال و احوال و او را لیکه
 مخالف نفس و هوس است محجوب نمی مانند و همه حیا را بنا بر سده و عرفان محرق
 نمایند و بر عرش سکون و طمینان متسرح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیاء
 معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت
 و نفری با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست
 آنحضرت او را اعانت نمود و مدعی را قبل رسانید چنانچه در کتاب
 مسطور است و ذکر تفصیل باین تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در پیش

اشتها ریافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نفس کتاب است
 تا آنکه بخیر آن الملائما ت مرون بکت لیقلو کون مجرب شد و از مدینه بیرون کشید
 بروند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی
 مبارکه که بر تیره سیرا باشد وارد شد و بجای سلطان اعدیه از شجره لاشیر
 و لاغریه مشا پنهان نمودند ای جانفرا می روحانیر الزمار سو قدور بانی استماع
 فرمود و نامور بهدایت نفس فرسوخ گشت تا مردم را از وادی نفس و هو
 نجات داد و بصحرائی دلفسرا روح دهی وارد نماید و در نسل سبیل العطا
 جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بار السلام قرب رساند و چون در
 فرعون وارد شد و تبلیغ نمود آنچه تا مور بود و فرعون زبان بولی
 کشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه
 رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتک
 التي فعلت وانت من الکافرین قال فعلت اذ اوانا من الضالین
 حضرت مسکرم لما خفتکم فو هب لے ربی حکما و جعلنی من المرسلین
 حال تفکر در سناسی الهی و بدایع استجانیهای او کن که نفس که معروف است
 بقتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سده او اقل

هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و عدا او بزرگ
 شده میگردید و از اربابین عباد دیگر گردید و با مریدان است کبری نامور فرمود
 و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا
 باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت
 اخترا از نفوس گردد و همچنین در حالت مریم مشاهده تا که آن خلعت قسم
 از عظمت امر و تجسیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که
 بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و با تکلم زبان کشود که یا یعنی مت قبل خدا
 و کنت نیافتی که ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر
 و آنکه بودم از فراموش شدن کان قسم بخدا که بدار استماع این سخن میگردد
 در روانها میریزد و این اضطراب و خرن نبود مگر از شگفتی اعدا و اعتراض اهل
 کفر و شقاوت خسته فکر نماند که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین
 نباشد چگونه میتواند مردم معین نمود که این از روح القدس است این بود
 که آن محذره بجان طفل را برداشته نبرل خود مرعبت فرمود تا چشم قوم بر او
 افتاد گفتند یا اخت ما راون ما کان ابوک امره سوء و ما کانت انکت
 بغیا که مضمون او اینست که اینچو امر ما راون نبود پدر تو مرد بدی و نبود تو

بدکار مال ناظر باین نشانه گیری در امتحان غلطی شوید و از جمعه گذشته همان چه هر
 روح که در میان قوم نسبت بن پدری معروف بوده او را پیش برنجید و
 تحت خود نمود بر شکل اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور
 مظاہر ظهور مغایر نفس و جوی امی عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون
 بر این جواهر اسرار مطلق شوی مقصود آن کار اطلاع مایل و اقوال و افعال
 آن ملکیت با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی تقسی که آنچه در افعال او مشاهده
 شود در کلمات او هم ملاحظه کرد و در هر چه در کلمات او ملاحظه کرد در افعال او
 بنظر آید نیست که این افعال و اقوال در ظاهر و نغمه برای فجار و در باطن
 رحمتند برای ابرار اگر بدیده قلب ملاحظه رود در کلمات فخره از سما مشیت
 با امور مظهر از ملکوت قدرت کیشی مشاهده شود و بر یکت قسم ادراک کرد و
 چنانچه مذکور شد حال امی برادر ملاحظه نما اگر دین عهد چنین اموری ظاهر شود و
 چنین حکایت بر روز نماید چه خواهند نمود قسم بزنی وجود و منزل کلمات که در حین آن
 حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نوح روح القدس
 ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم نامور گشته اگر صد هزار خروش براری بکوشی اما
 نزد کلبی پدری مبعوث بر سالت گشته و یا قاتلی از شجره نار اتی انا الله آورده

چشم نصاب اگر بار شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که منظر نموده این امور و
 نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود
 این تمسک بظنون آن نفس مرده شده چنانست که داود اند و چه بگوید
 که وارد آورده اند که در ابداع شبیه آن بظهور نیامده الله اکبر بیان که بدیقام
 رسیدر ایچه روحانی از صبح صدانی مرور نمود و صبحهای صبحگاهی از مدینه بسیاری
 و ایرانی وزید و اشارتس عجزا بشارت ناز و بخشید و روح را فتوحی بی اندازه
 بساط جدیدی بسط نمود و از معانی بسیار بیگران از آن یار بی نشان آورد
 که خلعت ذکر از قدس لطیفش بی قاصد است و روان بیان از قامت غیرش پس گویا
 بی لفظ مرکب معانی بنیاید و بی لسان اسرار بیان میگوید و بیلبه های شاخسار
 بجز و سراق را مال و افغان می آموزد و قاعده در رسوم عشق و عاورد مرد دلدار
 تعلیم بنیاید و کلها می بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشق
 نگر می تلقین بنیاید و اسرار حقایق بر حقایق بستان می بخشد و حقایق رموز
 در قلیق آنرا در صدر عشاق خود میو میکند از و نفسی عنایت در این ساعت فرمود
 که روح القدس بنیاید حسرت میر و قطره را امواج بحیر داده و ذره را
 طراز خورشید عنایت نمود و الطاف بقامی رسیده که جمل قصدنا و

مشک نموده و خاشاک در مقابل آفتاب مقرر کرده سرده کاغذ آنرا منقح حیات
 از تپه و جبهه مبعوث نموده و جاهای آنرا بر صدر علم منزل داده و ظالمان را
 بر فراز عدل محل معین نموده و عالم هستی بجمع این عنایات عالم کشنده تاکی
 اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از این آفتاب
 را بگویند لاله محبوب رساند و گمگشتگان صحرا می بگردند و بیستی را بر اوق
 قرب و هستی معشوق فایز کرد و اندو در ارض قلوب که این جبهای قدس انبیا
 نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای صافی غیبی بشکافد باری نه چنان سدره
 حشق در سیاهی تب مشتعل شده که به آبهای بیان آسوده کرده و با آتما
 پذیرد عطش این حوت را بجزر نشاند و این سسند ماری جز در رومی یار
 مقرر نگزیند پس ای برادر سراج رو حراره مشکاه قلب بدین حکمت بر افروز
 و بزجاج عقل خفش تا تا نفسهای افش مشکه او را خوا موشش نکند و از نور
 باز نذار و کدالکت ترش علیکت من انوار شمس الکلمه و العرفان الطین
 بنها قلبت و تکون من الذی جسم کانونی بنها حین الایقان فی بواء العلم مطیور
 و قوله حیثیة یظهر علامته ابن الانسان فی السماء میفرماید بعد از کسوف شمس
 معارف الهیه و اسقاط نجوم و احکام مشبته و خوف قر علم که مرئی عباد است

و اعلام هدایت و فلاح و طمئنت نصح صدق و صلاح ظاهر میشود علامت
 این انسان در آسمان و مقصود از سماء سماء ظاهرست که قریب ظهور آن
 فلک سموات مدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان
 نجفی بر حسب ظاهر پیدا میشود که بشرست خلق سموات را بطهور آن بر اعظم
 و همچنین در آسمان معنی نجفی ظاهر میشود که بشرست اهل ارض را بان فخر اقوام
 اکرم و این دو علامت در سماء ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر دو ظاهر گشته
 چنانچه شنیده اند از جمله حلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید
 و گفته را خواست اخبار دادند بر طلوع نجفی در سماء و همچنین شخصی در ارض
 ظاهر شد که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
 کلیم الله بود که گفته آن زمان من رعو نرا خبر دادند که گوئند در سماء طالع
 شد و که دال است بر انقضاء نطفه که بلاک تو و قوم تو بردست او است
 و همچنین عالمی پیدا شد که شبانهی اسرائیل را بشارت و قتل میفرمود
 و طهمیان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور
 ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر دوست ندارم حکایات واقعه قبل را
 ذکر نمایم و خدا شایع حال است که این بیانم که میشود نیست مگر از کمال حب

بانجباب که شایع جمعی فخرای ارض بر شاطی خناوار و دشوند و پاکرویی از جا هلاک
 بر بجز علم دارد که در دنیا یا شنکان معرفت بر سلسیل حکمت و حسن آئینه آلا
 این عبد اشغال با مینقالا ترا ذنبی عظیم میدانم و عصبانی کبیر مشیرم همچنین
 نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور محم
 در سما با آن مجسم آمدند تا داخل شدند بشهر که مقرر سلطنت هر دوس بود
 و در آن ایام سلطنت آنما که در قبضه تصرف او بود و کانونا قاطین این
 هو المولود ملک الیه و لا تا قدر اینا بنجمه فی الشرق و و افینا انفسی که و بعد
 از تفضیح معلوم نمودند که در بیت التمجیم بود آن فضل متولد شد این علامت
 در سما ظاهر و علامت در سما باطن که سما علم و معانی باشد ظهور کس بن
 ذکر یا بود که مردم را بشارت میداد بطهور آنحضرت چنانچه میفرماید
 ان التی بشیرک بحی مصدقا بکلمه من التی و سید او حصورا مقصود
 از کلمه حضرت عیسی است که بحی بشیر لظهور او بود و در الواح سماوی هم
 مسطور است کان یوحنا کیر زنی بر تیه یهودا قاطا تو بواضد اقرب
 ملکوت السموات و مقصود از یوحنا بحی است و همچنین قبل از ظهور جمال
 محمدی آسمان ظاهری ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت

میدادند بطور آنکه شمس به یوه چهار نفر بودند و احد بعد و احد چنانچه روزی
 که موسوم بسلیمان شد شرف خدمتشان مشرف بود و در زمان وفات هر یک
 میرسد روز به راز و دیکری میفرستاد تا نوبت چهارم رسید و او در صحن
 موت فرمود ای روز به بعد از تکفین و تدفین من بر و بچاکر که شمس محمدی
 اشراق نماید و بشارت باد و ترا بمقامی آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منبع
 و اکثر از منجان خبر ظهور خشم را در سماء ظاهر داد و اندو همچنین در ارض هم
 نورین ترین احمد و کاظم قدس الله ترتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل
 از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات الظهور در آسمان ظاهر و آسمان
 باطن که محل شمس علم و حکمت و انجم معانی و بیانت ظاهر میشود و آن
 ظهور انسان کامل است قبل از ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای
 لغای آنشمس به یوه و قمر احدیه و قوله وینوح کل قبایل الارض و بیرون این
 الانسا اتیان علی سحاب السماء مع توابه و مجد کبیر تلوح این بیان انیت
 که یعنی در الوقت نوحه میکنند عباد از رجه فقدان شمس جمال الهی و قمر علم
 و انجم حکمت لدنی و در این اثنا مشاهده میشود که انطلعت موعود و در جا
 معبود از آسمان نازل میشود در حالتیکه برابر سوار است یعنی آنچنان

الحی از سموات مثبت ربانی در تیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
 نیست مگر جبهه علو و سمو که آن محل ظهور انشراق قدسیه و مطالع قدسیه است
 و این کینومات قدیمه اگر چه بحسب ظاهر از طبق اقامت ظاهر میشوند
 ولیکن فی الحقیقه از سموات امری دارند و اگر چه بر ارض ساکنند
 ولیکن بر رفرف معانی مستکانند و در صحنی که میان عباد و مشی میمانند در هوا
 قرب طایرند بی حرکت جبل در ارض رنج مشی نمایند ولی پر معارج احدیه
 پرواز فرمایند در هر نفس مشرق و مغرب ابداع را طمی فرمایند و در
 بزانی ملکوت غیب و شاد و در انیز نمایند بر عرش لایسغه شان عن
 شان واقفند و بر کرسی کل بوم هونی شان ساکن از علو قدرت سلطان
 قدم و سمو مثبت ملکات اعظم مبعوث می شوند اینست که میفرماید از سما
 نازل میشود و لفظ سما در بیانات شمس معانی بر مراتب کثیره و اطلاق میشود
 مثلاً سما امر و سما مشیت و سما اراده و سما عرفان و سما ایقان
 و سما تبیان و سما ظهور و سما لطون و امثال ذلک و در هر مقام
 از لفظ سما معنی اراده میفرماید که خیر از واقفین امر را احدیه و شارعین
 کا و سس از تیه احدی ادراک نماید مثلاً میفرماید و فی السماء زکرم

و ما تو عدون و حال آنکه زرق از ارض ابنات ینماید و چنین الاسماء تزل
 من السماء با اینکه از لسان عباد السماء صادر میشود اگر قدری مرات
 قلب و از عباد عارضه پاک و لطیف فرمائی جمیع لغویات کلمات
 کلمه جامع ربوبیه را در هر ظهوری ادراک ینمائید **سر** علم و ا
 بشوی ولیکن تا حجابات علمیه را که مصطلح من عباد است بنابر القاطع **نور**
 بصر نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم است علم نفس
 و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات
 نفس ظلمانی **بهر** معلم آن حضرت باری و معلم این و ساوس نفس
 بیان آن اقوال الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر آثار الشجره و
 شوق و عرفان و محبت و آثار این شجره کبر و غرور و نخوت و از بیانات
 صاحبان بیان که در معنی علم سرموده اند هیچ را آنچه این علوم ظلمانی
 که ظلمت آن همه بلاد و افر اگر فتنه است شام نمیشود این شجره خرنوبی و خشا
 ثری نیارد و جز عقل و بغضا حاصل نخند **شش** تم قائل است و غلبت
 نار حلاکت فغم ما قال تمک با و با ال الهوی فاخلع البها و قل سبیل الناکین
 و ان هلبوا پس باید ضد را از جمیع آنچه سفیده شده پاک نمود و قلب را از همه

تعلقات معقدس فرمود تا محفل ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار
علوم ربانی گردد اینست که میفرماید التالکات فی النهج لبیضا و الکرکن الحجر
لن یصل الی مقام و طنه الا تکف التصرف عما فی یدئ الناس نیست شرط است
درست تفکر و تعقل و کسر نمودن یا سحباب بر مقصود کتاب واقف شوی
باری از مطلب دور نمانیم اگر چه سجد ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه
میخواهم مختصرا بنامیم و باطل کنایت کنم می بینم زمانم قلم از دست
رفته و با وجود این چه قدر از لئالی شمار که مانعند در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی من آنها
نموده لم یطیبهن النس قبلهم و لا جان و با هم این بیانات کویا حرفی از
مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد تا کی مخرجی یافت شود
و احرام حرم دوست بند و بکعبه مقصود و اصل کرد و بی کوشش و لسان
اسرار بیان بشنود و بیاید پس از این بیانات محکم و واضح لایحه مقصود
از سار آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید با ابرو و غمام
نازل میشود مقصود از ابر آن امور است که مخالف نفس و هیوای ناس است
چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره و افکلا ما جا تکم رسول باللاتهوی نفسکم استکبرتم

فهرتاً کذبتم و فرتاً قتلون مثلاً اقبیل تغییر الحکام و تبدیل شریع و ارتقا
 قواعد و رسوم عادیته و تقدم مؤمنین از عوام بر بعضی عین از علما و همچنین ظهور
 اجمال از لیه بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت
 و ذلت و نوم و تبطه و امثال ذلک از آنچه با تیکه مردم را بشبه
 می اندازد و منع نماید همه این حجابات بنام تعبیر شده است اینست انما میکه سما
 علم و عرفان کل من فی الارض با و میکا فد و شق میکرو و چنانچه میفرماید یوم
 تشق السماء بالعمام و همچنانکه غمام البصار بانس را منع نماید از مشاهده
 شمس ظاهری همین قسم هم این شئون مذکوره مردم را منع می نماید از
 ادراک الشمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
 ما لهد الرسول باکل الطعام و میس فی الاسواق لولا انزل الیه ملک
 فیکون معه نذیر مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهر و ابتلائی
 ظاهر و همچنین لزومات عنصری جسدی اقبیل جوع و امراض و حوادث
 امکانیه چون این مراتب از آن بیماکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحرائی شک
 و ریب و بیابانهای و هم تجمیست متجمی می ماندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا
 بیاید و اظهار غلبه نماید بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را آنست

و در چنانچه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک باین قسمها مثلا
 با مور جزئیة شود چنانچه شنیده اند از ائمه الهی هر نبی و اصحاب او از حق و امر او
 و ذلک چنانچه سرهای اصحاب ایشان از شهر تا بدیه میفرستادند و ایشانرا
 منع می نمودند از آنچه با او ما مور بودند و هر کد ام در دست اعدای
 دین مبتلا بودند قسمی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند
 و این معلوم است که تعبیرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
 غایت تیره که حایل میشود بصبر عرفان عباد از معرفت الشمس الهی که از شرق
 هویة اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و با
 و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند کما تیر بشنوند و یا ملاحظ نمایند
 شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریة با ایشان یکیان است
 و مع ذلک جمیع حدودات شرعیة که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته
 و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردار
 داشته این امور حجاب و عمام است از برای آنها تیکه قلوبشان از سبیل
 انقطاع بخشیده و از کوشش معرفت نیاشامیده و بجز دستماع این امور چنان
 معجب از ادوات الشمس میمانند که دیگر بی سوال و جواب حکم بر کفرش

میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دید داد و شنیده اند از قرون
 اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جدی نمود تا با عانت غیبی از این حجت
 ظلمانی و عمام استحانات ربانی از مشا به آنحال نورانی ممنوع نشویم و او را بر
 او بشناسیم و اگر هم تحت بنحو سیم بیکت حجت و برهان الگهانائیم تا بمنفع
 نامت نامهی که جمیع فیوضات نرزد او معدوم صرفست فاشر کردیم نه آنکه
 هر روز بجالی اعتراض نائیم و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود
 اینکه از قبل این امورات را بملکوت عجب و اشارات غریبه خبر داده
 تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را بحسب البجور فیوضات محروم
 سازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن
 هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یاتی الله فی ظلل من العمام و علما
 ظاہر بعضی این آیه را از علایم قیامت موهوم که خود تعقل نمود و آنکه فرموده که مضمون
 آن اینست که روزیکه میآید خدا و سایه از ابرو حال آنکه این مضمون در اکثر کتب
 سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه
 از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید یوم یاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس
 هذا عذاب الیم که مضمون آن اینست که روزیکه میآید آسمان بدودی آشکار

و فرود میگردد مردم را و نیست عذاب الیم و همین امور اثر که معایر نفس
 خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب العزة محکم و میزان
 قرار داده و بانها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی
 و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و دهم رسومات
 عادتیه و الغدام اعلام محدود را بدخان در آید مذکور تعبیر فرموده که کدام
 دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذاب است بر
 آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنابر نفس در هر صحن عذاب
 جدید معدن پذیر که هر چه میشوند که این امر بدیع الهی و حکم منع صدق است
 ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود
 و آنچه ملاحظه نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز
 بعنایت الهی محکم تر و راسخ تر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
 ظاهر میگردد و در این ایام که بجهت الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
 جرئت تکلم ندارند و اگر کسی از اصحاب حق را که صد هزار جان بدل
 و جان را بجان دره دست ایثار نماید ملاقات نمایند از خوف اطمینان
 ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسبب و لعن مشغول میشوند چنانچه

میفرماید اذ القوم قالوا آتنا واذ اخلوا عصموا علیکم الاما من الغیظ
 قل موتوا بغيظکم ان الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که
 اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع مینماید و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع
 دیار ظاهر می نماید و فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را در آن نمودند
 و از مقصود قیامت واقف شده اند لهذا جمیع اقبیاست موهوم من صیث
 لایعترقیه نماید خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از طریق
 همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصر نیز ایهام
 بنیات رحمن و اصل میگردند که کذلت تغنی علیک حمائم البقاء علی فنان
 سدره البها العقل کتوین فی مناجح الحسم و الحکمة باذن الله مسلوکا و قوله یسل
 ملائکته الی آخر القول مقصود از این ملائکته ان نفوسی هستند که بتوجه روحانی صفات
 بشریه را بنا بر محبت الهی سوختند و بصفت عالیین و کربوبین متصف گشتند
 چنانچه حضرت صادق در وصف کربوبین میفرماید قومی از شعبان با هستند
 خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
 ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یکجا مبدلت بر عدم وجود شعبه چنانچه مقام
 دیگر میفرماید نمون مثل کبریت احمد است و بعد بمنع میفرماید یا کبریت احمد دیده

ملقت شود باین توضیح که ابلغ از تصریح است که دلالت میکند بر عدم وجود مومن
 این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق الی انصاف که رایج
 ایمان نشنیده اند مع ذلک کسایر که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت
 بکفر میدهند باری چون این وجود است قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدس
 گشتند و متعلق باخلاق روحانین و متصف باوصاف مقدسین شدند لهذا
 اسم ملائکه بران نفوس مقدسه اطلاق کثرت باری اینست معنی اینکلمات که هر
 فقره آن آیات و انصوح و ولایلهای متغنه و بر این لایحه اظهار شد و چون اهم
 عیسی نامیانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای
 ایشان ادراک نمود و اند ظاهرا نشدند ابطا بر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال
 نمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محسوس شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
 محبوب گشتند اینست شأن این جبار در یوم معاد و انقدر ادراک نمودند
 که اگر در هر عصری علایم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر
 شود و دیگر گریه ای انکار و اعراض میباید و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
 و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف و سید که اگر این عبارات که در انجیل
 مسطور است بر حسب ظاهر وارد شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سما ظاهر